



قلقلک

در دفتر نقاشی خود
عکس درختی را کشیدم
روی یکی از شاخه‌هایش
یک گربه تنها کشیدم

گربه دلش یک دوست می‌خواست
با او کسی بازی نمی‌کرد
آهسته آمد بادی از دور
یک برگ از جیبش درآورد

آن باد بازیگوش با برگ
یک پای او را قلقلک داد
خندید گربه از ته دل
با یک میو از شاخه افتاد



سمیره بروانیا



فرزانه رئیس الساداتی

